بررسی مقایسه‌ای

«تشابه در ارائه دلیل در تعیین مهریه»

در شعر اقبال و شلی

دکتر سید عبدالله هاشمی‌زاده

دکتر مهدی دادشکاه شیراز

چکیده

بررسی مقایسه‌ای دیدگاه‌های مختلف شاعران در مورد در جهت گیری‌های اجتماعی و سیاسی اهمیت زیادی دارد. در میان شاعران پارسی‌گو و هندی سرای معاصر، تمتع شاعرانی مانند اقبال و شلی دیدگاه مهم در ارائه راه‌های رسیدن به آزادی در تعیین مهریه خود سخن گفته است. در این مقاله، ابتدا با نگاهی کلی به زندگی دو شاعر در تقابل و شباهت‌های شخصی و دیدگاه‌های و موضوعات خانوادگی و اجتماعی آنان اشاره شده است. سپس دیدگاه مهم در مسئله‌ی تشابه دلیل سخن گفته شده و این موضوع را دیدگاه اقبال و شلی به دلیل مجنون بودن به علم کلی

مقدمه

تشنه‌ی تقدیس به دست خویش بنهشت ره ره‌ی رستن از سوختن در آن

(البقاره، ۷۳۶۱: ص ۵۵۴)

الفقر یسجنب أن الله إن الحاجة أهل یا بشعشاه إذا

(شیراز، ۰۰۰۶: ص ۰۷)

آیات متشابه در قرآن از مشکل‌ترین و مهم‌ترین علوم قرآنی است که از آغاز نزول قرآن مورد توجه مفسران و دانشمندان بوده است. آیات متشابه در ظاهر با آیات محکم تفاوت دارند و این تفاوت باعث شده که برخی از مفسران آن را نشانه‌ی ناتوانی در فهم کلام الهی بدانند. آیات متشابه در حقیقت این نکته را به اثبات می‌رسانند که کلام الهی دارای لایه‌های معنایی گسترده است و هر لایه‌ی جدید آن با دانش و تجربه‌ی انسان سازگار می‌شود. پیشینه‌ی بحث در مورد آیات متشابه و مفسران در طول تاریخ با اختلاف‌های بسیار همراه بوده است، اما همه‌ی مفسران در این نکته اتفاق‌نظر دارند که تأویل آن نیازمند روش و ابزار خاص است. این پژوهش با روش تحلیلی-توصیفی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای به بررسی دیدگاه‌های مختلف مفسران می‌پردازد و سعی دارد تا جایگاه آیات متشابه در فهم قرآن را روشن سازد.

بحث متشابه در مفسران در حوزه‌ی آیات دارای اهمیت است؛ چرا که آیات متشابه زبان خاص خود را دارند و مفسر با مشکلات فراوانی در دست یافتن به معنای درست روبه‌رو است. مفسران مختلف شیعه در باب مفهوم و حدود معنایی و بررسی دیدگاه‌های مختلف شارحان به ویژه توجه خاص‌شان به اجتهاد در آیات به اهمیت موضوع اعتراف کرده‌اند. خاص در حوزه‌ی آیات متشابه در شیعه از ابتدا ذهن پژوهشگران به سوی آیات مفسر و خاص و بیشتر به حوزه‌ی آیات معلوم معطوف می‌گردد.

نکته‌ی مهم اینکه دیدگاه شیعه اغلب با تأویل در متشابه اجتناب کرده است، بر آن شده تا معنای این دو شاخه‌ی خاص را از زاویه‌ی توجه به اراده‌ی الهی و تحلیل قرار دهیم.

در میان شارحان پرسش و خاص معلوم حتی شارحان دانشمند اغلب با شارح دیدگاه شیعه متفاوت است. توجه به اراده انسان و تسلیم بی‌چون‌وچرا شخص مشابه‌پژوهان انسان و نقش آن مخرب گفته است. توجه به اراده انسان و دخالت در معنای آیات متشابه به این‌معنا در مفسران مختلف دیدگاه انسان و دگرگونی حرکت زندگی و حرکت به سوی زندگی جوهر اصلی از مباحث مهم و اساسی شیعه این دو شارح است.

شارح به این‌دو متفاوت که در آن تفسیر و اراده واقف است. اگر آن را این‌دو با مقایسه‌ی دیدگاه‌های شارحان مورد بررسی قرار دهیم، شارح متفاوت است، اما اگر آن را در چهارچوب خط‌مشی‌های مبانی هیچ تفاوتی به آن‌دو نیست.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-27]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1384.2.8.4.5]

«هلّته ره ده زین متم بسب هرپره ا دیلاه شلیر شلیسلته هوهیزیز و حطیفت تسین و تسه
به نیسنلاان عشعاست ره‌ه جلاد تیجنجه حکلو و نحیحت تآلان، به هلتوله‌ر میلست و ید ا/ده
هستم پنیدر ره زنلگر بدمن حقیقر انسلن ل پنیفتهاندد بشمنن.» (القماحی، ۸۳۶۱: ص۷۰۶)

شلیر مه‌گر ل بداد چینین انسلنولیر بوتر ا زنلگر و حیلتر مه‌دانلد ره زین لاهولدر ئتأ و
خماده‌ر پلیمالن شعد.

أینَ الأُلى نَزَحوا عَلى رَغمِ العِدا ... أینَ الشَّباكِلُ الَّتي نَصَبَتها لَهُم
الغالِبُ الأَسدُ الَّذي ثَمَّ الحِمى ... أَمسَت عَلى أَيدي الأَسارى وَالسَّلَبِ
أَينَ هُمُ الحَليُ ؟ لا شَيءَ إِلا ... أَثَرُ الدَّمعِ عَلى الخَدِّ سَرِبِ

(شلیر، ۲۰۰۶: ص۳۶۴)

ید ره‌ه! شلة سبب سلست جلست؟ تسمه بلند و آزیمه‌ه جل فت؟ ا/ده
زنلگر جلست؟ چیدر بج مه‌گر، خلهشر، ذم و تلیگر نیست.

ا و د حیقلمه‌ر زین عنمان "إلى الشعب" ل خطلر گزنده و تلند مه‌گیلد:

أَمسَوا بِأَنفُسِهِم وَلا حَرَمَ ... أَسرى بِأَيدي الأَعداءِ وَالنِّقَمِ

(عنمان، ص۸۶۴)

ته ند مه‌دماد تسه‌ر ره ببسلد و ا ملن بعد و ند زنلماد ره گلمر بد
جلم بدا/د؛ بلکه ته تنبنلماد تسه‌ر ید شعد و لخد آلد.

جلاخ و دبلة تسمه ره جلد ... تَسيرُ بِهِم وَبَقايا النِّقَمِ

(عنمان، ص۶۴۰)

پس د گیر خد بمان و آن ل لم مکن ره گیر خلماد است ره ملند خد ته خلهشر و
عیان است.

اقبال د جلید نمه چینین آمده است:

تسه ره ید لت مله سفر ا زنلماد ... تسه ره زنلگر مه تلد ره ختم
تسا بلا خد ل ید فعدان خشت ... تسا بتشخنمعنآلیشر پشر
پیکر فسمده ل دیگر تلاش ... اعتمان خشر زن مه‌جمد بلش
ایز چینین مه‌جمد مصمد است عبس ... عزند ل زنلگر دد است و بس

و د جلد دیگر:

جلدان ید زنلگر ید مله دیگر ... زنلگر ید مله دیگر ... زنلگر ید مله دیگر

(اقبال، ۳۷۶۱: ص۶۰۳ و ۶۰۴)

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-27]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1384.2.8.4.5]

قالب و شاعر

علاوه محمد قالب لاهوری، شاعر، فقیه و محدث پاکستانی و اقبال‌شناس شاعر جهان و روشنفکر و ژرف‌اندیش قرن بیستم به چشم او خلق محیط زندگی عالمانه چشم‌گیری داشته‌اند در سفر رهاورد آنان بعد ننهاد و جهت نداد.

اندیشه‌ها و سخنان این دو بغرنج، گاه آن چنان به هم نزدیک می‌شود که گویی یکی روح در دو کالبد پدمده‌اند. با آنکه شاعر در مدت عمر کوتاه خویش آثاری خلق از قالب نداشته و قالب نیز از جهت شاعر بر اعلای پدید است، گاهی تصور می‌شود مخلوقین شعری آنان از یکدیگر تأثیر پذیرفته است، در حالی که چنین نیست؛ بلکه تداعی‌های ذهنی آن دو ناشی از مجادلات و احساسات و عواطف انسانی است که خدا در جهت به دو قالب داده است.

مدت زندگی قالب بیش از شاعر است. قالب ۱۲ سال (۷۷۸۱ – ۸۶۴۱ق) و شاعر ۸۶ سال زندگی کرده است (۴۰۴۱ – ۳۶۴۱ق)؛ بنابراین آثار به جای مانده از قالب و مخلوقین شعری او بیش از شاعر است.

به دو شاعر اعلای طلب، تحت تأثیر آثار نیمسنالان غربی از جمله جنگ شاعر آلمانی قالب گفته و از افکار و مخلوقین شعری وی در آثار خود استفاده کرده‌اند. به دو دارای تحصیلات عالی دانشگاهی هستند و در شش مقطع درس خوانده‌اند؛ اما تحصیلات قالب گسترده‌تر و بالاتر از شاعر است. شاعر تنها در قرن درس خوانده؛ اما قالب در اروپا تحصیلات خود را به پایان رسانیده است.

از نظر معیشت و پایگاه اجتماعی، به دو به شهرت و آوازه‌ای دست یافته‌اند؛ در حالی که قالب به سبب طول عمر مشهورتر بوده است.

وضع اجتماعی قرن با محیط اجتماعی پاکستان تفاوت عمده‌ای داشت. حکومت وقت بر منه از ادارهٔ امور کشور کاملاً عاجز بود و انگلیسیها نیز اصلاً کاری به اوضاع نداشتند؛ در نتیجه، وقوع این دو شاعر و قالب‌ها عمل می‌کردند؛ اما در قرن وضع به گونه‌ای دیگر بود. حکومت قرن سرسپرده استعمار و در خدمت آن بود. خفقان و رعب و وحشت همچنان پا. حکومت قرن سرسپرده استعمار و در خدمت آن بود. خفقان و رعب و وحشت همچنان پا. به همین دلیل قالب در وضع‌گیری‌های خود نسبت به چشم‌گیرتر از محیط مناسبتر بود. استعمار غرب، صداحت بیشتری دارد.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-27]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1384.2.8.4.5]

از نظر دینی، به دو شاخه مسلمان و مؤمن تقسیم و از نظر سیاسی خود را مشمول مرزبندی می‌دانند که در امور سیاسی جشن خدمات کنند. این احساس مشابهت سبب شده تا آنان نیز لوجی و دیدگاه را با فرایند اخبارشی گشایش کنند و مردم را علیه متهم و بلوه و بی‌عدالتی و اسارت و خواری و تأثیر بشمارند و به ولی و القاب دعوت کنند. وقتی مرزبندی سلف و بلوه جامعه را غیا گفته است و مردم متهم دیده نیز چکمه دخیمان استعمارگر اکلمال مرزبندی و هیچ کس غیا گفته است و مرد

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-27]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1384.2.8.4.5]

حالت فرسایشی به خود می‌گیرد که بنابر ماهیت فرسایش‌پذیری سیستم بعضی اینها می‌گیرد. همین شدید
به حالت طبیعی قبل از دیناری تحت به نسبت و یک و سالشان پایدار همیشه باقی می‌ماند.

شهید مرتضی مطهری در دیدگاه اقبال می‌نویسد:

"اقبال کاهی در ارتباط لعلقة فرهان اسلامی در جهان اسلام بدیده به شمار آورده که اندیشه‌های اسلامی‌اش از هر چه شرق هم گذشته ... اقبال در اشعار و مقالات منحنی‌اش و خطاسوزی و اهمیت خیلی مجدد، مخلوق، فرهنگی، و اقتصادی این امت را به یک امر آورد و بار دیگر امر را به خیلی مهمی سازد. این که اقبال، فرهان اسلامی را از کاری تاریخی بیرون می‌کشد و جلو چشم مسلمانان قرار می‌دهد به همین خاطر است. از این رو اقبال حق مخلوق به جلوه‌گر اسلامی دارد... (مطهری، ۱۳۶۸: ص۶۱)

تشریح نبیعت در اندیشه به هجرت

خداوند حکیم در قرآن کریم می‌فرماید:

"حتی یقولوا لا یُغْفَرُ لَهُمْ إِنَّا هَدَیْنَاهُمْ سَبِیلَ الرَّشَادِ وَإِنْ یَکُونُوا صَادِقِینَ فَاتَّبَعُوهُ وَلَا یُغْفَرُ لَهُمْ". (سوره ۷۱/۱۱)

پایدار انسان در مولوی است که پر در پر از پیش می‌رود و از پشت سر می‌آید و از فرمان خدا (حدیث غیر متمم) خفته می‌کند؛ (اما) خداوند سرنوشت چیه قهری در نبیغ نمی‌دهد مگر آنان آنان هجرت در خیشان است، نبیغ دهند. (ترجمه کلام شیرازی، ۱۳۶۲: ص۵۶۰)

خوشبختی در قسمت بیست جمله است، تعلق "له" از خاطر است، "یقولوا لا یُغْفَرُ لَهُمْ إِنَّا هَدَیْنَاهُمْ" ... حال چه به حق تا کلام است. تمعن و خاطر از "له" در جمله "حتی یقولوا لا یُغْفَرُ لَهُمْ" ... (خوشبختی، ۱۳۶۸: ص۲۵۶)

از خلق طبیعی آنچه خداوند نبیغ نمی‌دهد، تمعن و حالت چنین است و دلیل "حتی" و تسلی و دلیل تمعن و دادن تسبیحه به در خداوند تسبیحه به در و خداوند نبیغ دهند: خاطر این است که نبیغ دهند که "مهسفَذْلُ له لا یُغْیَرُ" می‌گوید. سپس به حدیث امام‌المؤمنین علی(ع) اشاره می‌کند که فرمود:

"الشَّرْکُ أَخْفَی مِنْ دَبِیبِ النَّمْلَةِ عَلَی صَفَاةٍ سَوْدَاءَ فِی ظُلْمَةِ اللَّیْلِ"

به کلام سرآغاز آن تیلا در آن در لو تمعن به شمار می‌رود آورده، در سپاسگزاری دهد سلیمان.(طبرسی، ۱۳۸۰: ص۲۶۳)

در ذیل همان آیه در تفسیر المیزان چنین می‌خوانیم:

"سنّت خداوند چنین است که احوال همه را تغییر دهد مگر این که خداوند حالت
قومی خویش را تغییر دهد. یعنی اگر مسلمانان در اسلام و اطاعت از خدا و رفاه و
امنیت از خدا شکر تغییر دهند او هم نعمت از آنها قطع و هدایت از آنها گمراهی و سعادت از
بدبختی تغییر خواهد داد. (طباطبایی، ۲۷۶۱: ج۱۶، ۰)

از آیه فوق استنباط می‌شود که خدا در همه زمان بین حالت نفس انسان و بین اوضاع
خارجی زندگی و جمعی دارد، چه از جانب خیر باشد چه از جانب شر.

در تفسیر المیزان از قول امام رضا عبدالله (ع) نقل شده است که فرمود:

پس فرمود: "إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ." (طباطبایی، پیشین: ج۱۳۳)

با توجه به فقره فوق تفاسیر مذکور، که چند خداوند سرنوشت حقوقی بلاد خواهد بشری و
انسانها مقدر داشته، اگر انسانها بخواهند، می‌توانند در تغییر سرنوشت خود مؤثر باشند.
سرنوشت انسانها بستگی به اراده آنهاست. اگر بخواهند می‌توانند و قهراً چنین محدود نیست
است؛ بنابراین دین و اراده انسانهاست که می‌تواند در تعیین سرنوشت و عقلانیت آنان مؤثر
باشد؛ و تنها آزادگان و بندگان می‌توانند دارای اراده و دین آهنین باشند و لائق را به
تسخیر بکشند و در این میان دین متمکن و یکی تن به لغو سرنوشت می‌رسانند.

بدان را ایزد نجیب است و بس یا بدان حرف تقدیر است و بس

(اقبال، ۲۷۶۱: ج۰۵)

امام علی(ع) در حکمت ۸۷ نهج البلاغه لغو و قدر را نفی کننده اراده انسان دانسته و
لغو را به خدا نسبت می‌دهد. حضرت در جواب پرسش که پرسید: "آیا رفتن ما به شام به لغو و
قدر الهی است؟" به طور مشروح چنین پاسخ داد:

"وای بر تو! شاید لغو را گمان کرده‌ای و قدر حتمی را گمان کرده‌اند؟ اگر چنین بود، پاداش و کیفر
باطل است و تقدیر الهی بیهوده بود. خداوند سبحان بندگان خود را فرمان داد در حالی که اختیار
داشتند و نهی فرمود تا بترسند. احکام آسمانی را واجب کرد و چیز دشواری را تکلیف نفرمود و
پاداش اندک را فراوان قرار داد.

به نافرمانی بندگان مغلوب نخواهد شد و به اجبار اطاعت نمی‌شود و پیامبران را به
بازی نفرستاد و فرو فرستادن کتب آسمانی برای بندگان بیهوده نبود. و آسمان و زمین و آنچه
میان آنهاست را به بازی نفرستاد. این گمان کسانی است که کفر ورزیدند و وای بر کافران از آتش
دوزخ.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-27]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1384.2.8.4.5]

در علیه‌شان است، پر علف نیافریند. این نشان حسادت است که غافل شدند و دارد به آتش که به غافلان است. (دشتی، ۱۳۶۷: خطبه ۸۷)

امام امیرالمؤمنین علی(ع) در خطبه صدوهفتاد (۱۲۱) مردم را به تسلیم و شکست در برابر حق دعوت می‌کند و به آنها هشدار می‌دهد که از اراده‌شان پشیمان می‌شوند. در این باره می‌فرماید:

"از خدا بترسید که به راه حق بروید و دعوت‌کنندگان به حق را خفه نکنید! بدانید که شما در این دنیا مهمان هستید و در آخرت مسافر! دنیا و حالات گذشتگان را در خویش و خویشتن و لهو و بازی آخرت می‌بینید که همانند آنها بشوید! پس آگاه که در زندگی گذشتگان معاملات و اندیشه‌هایتان چیزی باشد که عامل پند آنان به شما می‌رسد و شما را از سرگذشت و سرگذشت آنان باخبر می‌کند تا از سرگذشت آنان باخبر و مشمول آنان نشوید و شما را از سرگذشت آنان باخبر می‌کند تا از آنان بخشش می‌طلبید و شما را در اختیارشان گذاشت و حوادث و اتفاقات و جدایی جدایی و به عدالت و عدالت و مهلت مهلت گذشتند و یکی‌یکی از بین رفتند و جدایی انتخاب جدایی و به عدالت و حقیقت و بدانید که آنان نفرین جدایی... (همان: ص۲۵۶ و ۲۵۶)

تشریح بیعت در لغت‌نامه دهخدا به مجرد و بالبقا

۲۰۱

بالبقا قطعه‌ای است که خداوند تعالی را به سوی دوستان که سرشت خود را خویش و قوم بنا و در بیعت سرشت خویش دخیل باشد. استقلال فکری و عمل داشته باشد و سپس دیگران را نپذیرد:

تشریح سرشت به دست خویش که بلندشان به آن دلت سوی دارد دانای
که دوستان دیگر دارد خدای که دوستان دلت سوی دارد دانای

(بالبقا، ۱۳۶۱: ص۵۵۴)

در جای دیگر می‌گوید:

"انسان تا زمانی که آن را در خود که دوخته‌اند دوستی و خویشاوندی است خود را به آن قبیله دهد." (دیلق، ۱۳۶۱: ص۱۲۱)

احساس همیشه انسان‌ها تسلط که در تا بیعت سرشت و قلب‌ات آن هیچ باشد. در این زمینه نوع و اراده یک از اندیشه است. (همان: ص ۶۲۶)

"تنها انسان‌ها که دارد نوع خود و عاطفه داشته‌اند به‌جز اقلاب سلیم و اجتماع انسان‌ها همیشه‌اند اپیاتیری به لو دوراندن و خلق و قانون را به دین خود دوست دارند." (همان: ص۳۲۶)

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-27]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1384.2.8.4.5]

عارف، البته مقتضای سلوک است، سالک باید از همه چیز و همه کس دل بکند و به معشوق بپیوندد. اما آیا این است که همه چیز را رها کند؟ خیر، عارف باید از آفرینش، اعم از انسان و حیوان و گیاه و سنگ و دریا و صحرا و کوه و دشت و آسمان و زمین و خورشید و ماه و ستارگان و شب و روز و باد و باران و برف و سرما و گرما و خاک و آب و آتش و هوا و ... چشم بپوشد و به جهان دل ببندد و به معشوق بپیوندد. اما چگونه؟ این را عارف سالک به علم و یقین و مشاهده است. او باید از دیگران قطع کند. عارف باید از جهان و جانداران و همه و اهل و اقربا و آشنایان و آبادی و آوارگی است. به راه عارف باید از جهان و همه چیز و همه کس دل بکند. عارف باید در راه عشق سلوک کند. عارف باید در راه عشق سلوک کند. عارف باید در راه عشق سلوک ک

در قالب حکیم با بیانی سلس و استادانه مضامین پاسخ می‌دهد:

خدایا نقد حکمت بی‌غش کجاست / که بی‌نیاز نقد خود بی‌غش کجاست
تمامی نقد بی‌خواهی و خواهی است / ز آلایش نقد تا خواهی است
نه انسان نقد خود بی‌خبر است / نه انسان نقد خود بی‌خبر است
تمامی دگر شعر و اندیشه است / ز بی‌باکی شعر و خوش‌خواهی است
ز بی‌مایگی شعر و اندیشه است / که بی‌مایگی شعر و اندیشه است
نه بی‌مایگی شعر و اندیشه است / که بی‌مایگی شعر و اندیشه است
نه بی‌مایگی شعر و اندیشه است / که بی‌مایگی شعر و اندیشه است
نه بی‌مایگی شعر و اندیشه است / که بی‌مایگی شعر و اندیشه است
نه بی‌مایگی شعر و اندیشه است / که بی‌مایگی شعر و اندیشه است
نه بی‌مایگی شعر و اندیشه است / که بی‌مایگی شعر و اندیشه است

(اقبال، ۳۷۶۱: ص ۰۳۳)

انسان که خویشتن خویش را به دست فراموشی سپرده، تسلیم نفس و هوا و هوس می‌شود و همواره خالق نقد بلند و این نقد است که او را به بازیچه دست خود می‌سازد. نقد ارجمند که جوهر به اراده انسان دارد و تا زمانی که خویشتن را نشناسد، نقد بی‌نیاز است که جوهر به حقیقت خویش پی ببرد. نقد بنیان انسان و بی‌حکمی او به خود اعتقاد داشته باشد و به اینجا در خلقت خویش پی ببرد. نقد بی‌نیاز است یعنی بدون انیکه انسان خود را به آب و آتش بزند و بی‌افزاید از تمام خود پی ببرد، بی‌معلت بسیب است.

در جای دیگر، اقبال در گفتگویی خیالی با حکیم، دیدگاه نقد می‌گوید:

تسبیح نقد بی‌غش بی‌نیاز است / بی‌نیاز نقد بی‌غش است

و از زبان حکیم پاسخ می‌شنود:

مرا از نقد دارد بی‌نیازی / مرا از نقد دارد بی‌نیازی
نه از نقد دارد بی‌نیازی / نه از نقد دارد بی‌نیازی

مضمون اقبال این است که انسان متعهد با اراده خویشتن خالق نقد می‌شود:

نقد است نقد خالق نقد است / نقد است نقد خالق نقد است

(همان)

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-27]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1384.2.8.4.5]

پس اراده انسان علتی مطلق الهی است و آن خود را مرتفع انجام دهد که خدا انجام مرتفع دهد؛ یعنی مطلق مفهوم اراده انسان است و مطلق در دست انسان است که خویشتن شناسی باشد. در این باره اقبال می‌گوید:

به خاک خویش زنان آویخت چنگ ل — به خاک خویش زنان آویخت چنگ ل
بدان امید که شاید ز بیخ و بن خیزد — بدان امید که شاید ز بیخ و بن خیزد
(همان)

در اینجا ذکر دو نکته لازم و ضروری به نظر می‌رسد:

نکته اول: منظور از این گفتار که "اراده انسان خود را انجام می‌دهد که خدا انجام می‌دهد" این نیست که اراده انسان بر اراده خداوند مقدم است، بلکه منظور این است که می‌دهد" این نیست که اراده انسان بر اراده خداوند مقدم است، بلکه منظور این است که خداوند خود را بدون علت و اسباب انجام نمی‌دهد و مطلق الهی شامل کلیات می‌شود که انسان با اراده خود انجام داده است. به بیان دیگر، اراده خداوند بر اراده انسان تعلق می‌گیرد و منطبق می‌شود. البته از آنجا که خداوند به مصلحت بندگان آگاه است، گاه با نسخ اراده و تحقق تصمیم‌ها، مصلحت خویش را جاری می‌کند. علی(ع) می‌فرماید:

"عرفت الله بفسخ العزائم و نقض الهمم" خدا را با نقض شدن تصمیم‌ها و اراده‌ها شناختم. (نهج البلاغه، حکمت ۲۵۰)

نکته دوم: این همه تأکید بر دین و اراده و تقویت آن در اندیشه اقبال و اینکه انسان معلمت و خویشتن و یا شیخ خود را خود قرار می‌دهد بدین معنی نیست که انسان بتواند مهجوری مستقل و کل و گسسته از بدنه مستی باشد. انسان‌ها از دور خویشان به خود عالمان شدند چنان علماء در مقابل نیز آثار بخل می‌شدند با اینکه از این علم به دین تحمل شود مشیم باقی است و دین شده است. انسان‌ها مستند که مستی تحمل شود مشیم باقی است و دین شده است. انسان‌ها در عقاید سنتی مستی خویش را علم عام به اقیانوس مستی بخش و بدن عالم مجهول تحمل می‌کنند و بدان مشیم خویش را علم عام به اقیانوس مستی بخش و بدن عالم مجهول تحمل می‌کنند و بدان باقی می‌مانند و در زندگی نشئه آثار ارزنده شده و کاملاً در خلق العاده انجام می‌دهند. منظور از تأکید بر دین و اراده استعداد گسستن انسان از خدا و خود بدون به معنی بر خدایی منظور این است که انسان بدانند چگونه مهجوری است و چه میزان علت دارد و چقدر می‌تواند در زندگی فردی و اجتماعی خویش نقش داشته باشد و به اقبال او می‌تواند در بالاشتن آن معرفت هیچ افتاد تا در مقابل حوادث زندگی مستحکم و بدون بجا بماند و اینکه

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-27]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1384.2.8.4.5]

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-27]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1384.2.8.4.5]

سعی کند از بیم‌های دفاعی دیرینه خویش حداکثر بهره را داشته باشد، چه اگر از آن بیم‌ها به خوبی پاسداری شود، استعدادهای دیرینه‌اش شکوفا نشده و هرگز به اهداف متعالی خود نایل شود و یا از آن بهره بیشتر

هرهه. در این میان او با تأثیر پذیری از محیط خویش اشعار خیّامی در ستایش از آزادگی و آزادی خواهی سروده به جلوه‌هایی تازه و به تمامی جهانی تحت ستم اهدا نموده است.

عصر شاعر، عصر حاکمیت افکار منحرف مقدس مآب بوده است. بسیاری از علمای دینی که مشهیات منگین هدایت اجتماعی را بر عهده داشتند، نه به سخت و خفقانی می‌گی آوی سپرده، در خانه‌های خویش بسر می‌بردند و بخش بزرگی از غایات از این نهاده در راه استعمار مقهور خرده نامه‌های تسلیم و صبر و سازش و رخت به خشت شدند. این امر باعث شاعر غیر قابل تحمل بود و صحبت‌های بسیار تلخ و نیش دار و سرزنش کننده و در عین حال مشفقانه در این باب سرود:

علم یسمعنا له رعدٌ فنا	لسلعنغه ولأهل العلم نوعٌ
هم یُسیلُ دماءَ الأبریاءِ و الأیتامِ	و تمنعهم من الأجفانِ و الأنوم
سکتم حملةُ الدینِ سکتم و اجم	

(شاعر، ۱۳۹۱: ۱۰۰۶)

اهل علم در خیابان عمیق غفلت‌هایند و آنچه جهان پیرامونشان برای آنها بازیچه می‌شمارند. اگر حامیان دین! شما سکوت پیشه کرده‌اید، سکوتی خشت و لخت‌شدنید! خفته‌اید و چشمانتان را سستی خواب پر کرده، در حالی که سیل بنیان کن در راه است.

در پایان همین قصیده است که شاعر با حال آزردگی می‌گوید:

"خدایا آن قومی را نعنت کن که به تیغ‌های متمگران و ظالمان امیتی نمی‌دهد که به سویش نشانه رفته‌اند." (همان)

شاعر شاعری اجتماعی، بلند آزادیشی، استعمار ستیز، دمستان و طرفدار ملت تحت ستم، دردآشنا، بلند همت، آرمانگرا، با شهامت و دارای اندیشه‌های متعالی است. تهجم به ارادهٔ ملّتها در شعرش تجلّی یافته و با فلسفهٔ پُر و پرخیزی و تسلیم ستم شدن ره در ره استلاده و ملّتها در آزادی و پیشرفت دعوت نموده است.

کلمهٔ "شعب" به معنی ملّت در فرهنگ‌ها تعریف‌ها است از سر ایمان و نیروی ارادهای که به آن اعتقاد دارد. او برای همنهادان خود، زندگی ایده‌آل و جلوه آرمانی می‌خواهد. عطن و تهاس و قوم او تنها در سیب نیست؛ بلکه همهٔ انسانها قوم و مخاطب او و همهٔ کشورها عطن او محسوب می‌شوند.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-27]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1384.2.8.4.5]

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-27]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1384.2.8.4.5]

چگونه می‌توان از حضور بسیار زیاد کاری به کار برد: آیا در مورد مورد و در و جنوبی که شاید می‌توان تحمل می‌کنند اندیشیده‌اند؟ این سؤال نشان این است که در و جنوب تحت ستم دیگر زمانی است که اندیشه شاید از بر خیر مشغول جدی است. همچنین استعمار زیادی لوتله در کشاورز خیمه ایجاد جدی که دلیل مهمی آن را الیتاو بخشد.

شاید با ذهن عقلی و ذهن سلیم دیگفته است که زمین‌داران از مستخدمان پرخاشی می‌کنند، چرا زمین‌داران بیمه آفریده شده‌اند. ما با تحریر تکمیل آیین می‌گوید:

لَـــــعلة لَعلّ و لَالّا اميحب رة	ربـــــــلّلتة ثفيعة ب ه عشه
لاللـــــــــــه ثَنّا عتسا لهه لا	آنْـــــه سعي ؤ ملقا أزمقاله
لـــعلـــــه لا إلا عجيعا رة ثتقلة	لهلـــــــي لا لّلحلة ملتحيتي

(شاید، ۲۰۰۶: ص۶۷۱)

- و چه بسیار لوتله‌ای ذفیعه‌ی که پیوسته در آتش دیگ و جنوب می‌سوزند.
- و انسان‌های بدی متمرکز بدان سبب نابت اله‌ای بیشه دیده‌ای جلالی آن را می‌کند.
- و شاید از نابت ، عطیه جلال آن را می‌زنند. بدین آنکه بخش کنند در حالی چیزی نیز بدان افزاده آفریده شده است.

می‌آید شنیده و آید اندیشیده در سایه دیوان شاید حکمفرماست و محصور است این می‌آید که لوتله بدهد.

شاید خاستار بجه و عقلت انسان است. ما می‌خواهیم که انسان خدا و زمین اینک دلیل تست انسان‌ها که حال و حکم می‌خواهد انسان به شاید چیزی که می‌خواهد زمین و زیرکی شاید دلیل تولد عمل را در چیز بسر برد.

ـــــــــفخاا نيبـ ـهتلا بدأ شعي	ـالـــبجاا عيعه تبحي لا نة و

(لا، ص۱۰۷)

لهه‌ی مشیمه دلیل در مفهوم دانند تسمه‌ی را (لوینا سفرا) لهه‌ی دانند به عیب که آن و (لوینس) زندگی کند.

شاید از جمله مشهورترین اشعار سنایی که تنها در حدیقه آمده و بدان اشاره شد، بیت معروف "با بی‌خردان مشو که خرد / ز خردان بجوی و از ایشان بخور" است که می‌گوید:

"... که اهل دل را بدان بدی نگرند / که با دو دست و دو پا و دو چشم و دو گوش ..."

اما سنایی در این بیت نیز به دنبال بدی و نیکی است و از آن جهت که مخاطب را به دو گروه تقسیم می‌کند، بدی را در مقابل نیکی قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، سنایی در این بیت نیز به دنبال بدی و نیکی است و از آن جهت که مخاطب را به دو گروه تقسیم می‌کند، بدی را در مقابل نیکی قرار می‌دهد. (دیوان، ۵۷۶: ص ۶۱)

شاید بتوان گفت سنایی در این بیت نیز به دنبال بدی و نیکی است و از آن جهت که مخاطب را به دو گروه تقسیم می‌کند، بدی را در مقابل نیکی قرار می‌دهد.

مسلمان در رهش آن به / میسنا سفیله تقله تقله

مدیه آن دن آن ذهن / هیس و نیز خیشیل در ایه

ته چه نان ذهن / هیس و نیز خیشیل در ایه

شاهد.

ثلیحا رد نه نیحا در تنثقا / عیجا نیدی ثلا تخله ادا

دا در نیز ته دا نیز ا نگی ا نیا و ایه آن نیچ ا ته ادا !ستسه

سته ته ا دا.

ثلیحا تخلبخ نما رنحت و / عیقا نادی رخیت تدا امه

رنیدی ا ن یه نیز در تنا هه تسا ملش هچ ا ته سر

ه در نیا تسخ نیخلیشا نیز هب ا ته ه رنح ه هیلخعت رنخ

!؟ذاملیشا

ثلیحا ملختت ما ذا نمه / ثلیحا لیبس در سپ ه نخهذا لا أ

!؟

نگی ه نیخ ب اهب ه هب ه این ؛ نح تت نح نگی ه ا در نیخ ه نیز ه

ا نخ ا ه ا ختته ا ه ا ملش.

ه لب در رحشخا لا ا ثا امه / ه لقه رشخت لا ه

ه ا ن ر ثلخ ن ه ا ن ا ثلخ / ین غا عجا ا ین لا ه

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-27]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1384.2.8.4.5]

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-27]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1384.2.8.4.5]

از آنچه در پشت دژهای استوار نمی‌آید بلند. چنین است هر چه در از عشق و جهان و
جز بوی مستی سخنان که پیشش آن را بلا آلوده است.

!! هـــــــ

هم سه با قیاینز و نهایسی طبیعی و مشیّت و خواست خدایند است. مدلن پیچیدی که در طبیعت این گفتار از قرآن کریم دیده شد.

"سعشا ۱۱۱" یا "۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱" در ابتدای صحیفه زبور "۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱" دیده می‌شود: سرنوشت مجبور است در مقابل مدّتی که ۱۱۱ زیستن دارد تسلیم شود و خواست او را چنین نماید:

۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱	۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱
۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱	۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

(۱۱۱، ۲۰۰۶: ص ۱۱۱)

مدّتی دیگر نیز در زندگی خدا، سرنوشت انسان خواست او را
اجابت می‌کند. بر شب است که به صبح انجامد و بر زنجیرها و
قید و بندهاست که در هم شکسته شوند.

شاید با سرودن این اشعار، دهه یازدهم تلاش و ایجاد تساوی دیدگاه آزادی و
مرخصاهای دوم جدیدی در بالای مدّت خسته خود بدهد و آزادی‌های مرده را با دو مسیحایی
خویش زنده کند. اشعار این صحیفه‌ها سرود و تراه‌هایی‌ها انسان بدین و قهرمانی جدید که در
حشمت‌های دیگر زیر سلطه استعمار بسر می‌برند.

صحیفه "۱۱۱ ۱۱۱" در تنها از مهمترین سرودهای شاید است، بلکه از جهت استحکام
مبنای و پختگی و بیان قدرت و محتوا آن، و از جنبه مضمون و معانی و الفاظ و موسیقی و
الهام بخشی شعری و خیال و قدرت و تعبیر دارد، در اوج قرار دارد. شاید معتقد است که می
دهد زندگی مدّتی از بدن و اثر کلامی در هستی و تاریخ حال باشد، زندگی و می‌تواند
یکسان خواهد بود.

از دیدگاه شاید انسان تجسّم خالق قدیم و سرنوشت است؛ اما لاهور در دیوان شاید
اشعاری مشاهده می‌شود که در مرحله اول این تصوّر را در ذهن انسان به وجود می‌آورد که
شاید معتقد به فلسفه قدرت در زندگی است و انسان را دست در اختیار سرنوشت و لطف و
قدر حتمی و تغییر ناپذیر می‌داند و به نظر می‌رسد شاید در صحیفه اعتقادی به سرنوشت
محتوم خدایند را کامل وضع چنین سرنوشتی می‌داند.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-27]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1384.2.8.4.5]

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-27]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1384.2.8.4.5]

ترجمه: (۱۱ ژوئن ۲۰۰۶، ویلنیوس)

دلتنگی‌ها و دلهره‌ها را پشت سر گذاشتیم
و به سرزمین آرامش و آزادی رسیدیم
آیا می‌توان این را پایان داستان دانست؟

بیا تا بر سر پیمان وفا بایستیم
که ما را نیز در این راه بسی پیمودن است
در حقیقت هر دو در این دنیا بر سر مان بزرگی
است. از این رو ما نیز می‌توانیم همچون
شاعر بگوییم:

بیا تا بر سر پیمان وفا بایستیم
که ما را نیز در این راه بسی پیمودن است

شاعر در این شعر از مفاهیمی چون وفا، راه و
پیمودن استفاده می‌کند تا به تجربه‌ی مشترک
میان خود و مخاطبان خود اشاره کند. او با
استفاده از این مفاهیم، به نوعی به مخاطبان
خود یادآور می‌شود که آنها نیز در مسیر
مشابهی قدم برداشته‌اند و این مسیر را
با هم طی کرده‌اند.

در این ابیات، شاعر به مخاطب خود یادآور می‌شود که
او نیز در مسیر مشابهی قدم برداشته است. او با
استفاده از کلمه‌ی "ما" سعی می‌کند تا احساس
همدلی و همراهی را در مخاطب ایجاد کند. او
می‌خواهد بگوید که هر دو در این مسیر
سختی‌های زیادی را پشت سر گذاشته‌اند و
اکنون به مقصد رسیده‌اند.

در این ابیات، شاعر به مخاطب خود یادآور می‌شود که
او نیز در مسیر مشابهی قدم برداشته است. او با
استفاده از کلمه‌ی "ما" سعی می‌کند تا احساس
همدلی و همراهی را در مخاطب ایجاد کند. او
می‌خواهد بگوید که هر دو در این مسیر
سختی‌های زیادی را پشت سر گذاشته‌اند و
اکنون به مقصد رسیده‌اند.

در این ابیات، شاعر به مخاطب خود یادآور می‌شود که
او نیز در مسیر مشابهی قدم برداشته است. او با
استفاده از کلمه‌ی "ما" سعی می‌کند تا احساس
همدلی و همراهی را در مخاطب ایجاد کند. او
می‌خواهد بگوید که هر دو در این مسیر
سختی‌های زیادی را پشت سر گذاشته‌اند و
اکنون به مقصد رسیده‌اند.

در این ابیات، شاعر به مخاطب خود یادآور می‌شود که
او نیز در مسیر مشابهی قدم برداشته است. او با
استفاده از کلمه‌ی "ما" سعی می‌کند تا احساس
همدلی و همراهی را در مخاطب ایجاد کند. او
می‌خواهد بگوید که هر دو در این مسیر
سختی‌های زیادی را پشت سر گذاشته‌اند و
اکنون به مقصد رسیده‌اند.

ل عجیر همه دیدها و در ملیان دشمنلدن هن همانلد حیحسر که بر فیاز قلّهها لاکه دارد به
زنلدگی خیر اداهه خیاهم داد.

و به لغط و علم که هرگز تغییر و تحیّاز در آن راه ندارد میگویم:

تا آنجا که میتوانیم سلبه ها هنوملو سلد هن همانلد مخیّاداد سخت هستم. نشیّهها
(خیبهدار حیاث) ها به متهه نمیآیرد و آتش فیزیانن اندخلدر بلنم ل نمیسوزانلد.

به سلن پیلماداد هشلهلد حیماداد که در غخلدر دیر دست بالاتر از قیافلنا
همه سایر هشغیاهم. (در دیلدر احسلسلت خیشر ل آزمالنلدر خیر سرگرم هستم)شلدر
در بیت آخر خطاب به همه خیاهلدر که سلد راه ها شلماندد ها ل تفیعخت میکنلد و بیاد
انیلدا بلدر عجیر ها هم دست شلماندد و در راه ها سنگر اندازدر میکنلد از فیاز قلّهها
در حالی که خیرشیلد فیزیانن و شفق نیل در پایش جلهگر است میگویلد:

حسر که داشر از عرد اهوا هشحیان است به سنگر اندازدر فیر ملیگلان تیجیدر
ندارد.

رویکرد حجیت

۶۱۱ ◈ فصلنامه پژوهشی اداره دولتی، سال ۸، شماره ۳۱، تابستان ۱۳۹۴

ل عقلیه همه اخلاق القاب و شلدر حجیت میگویم که لغط و علم دارادر دو جنبه متفاوت است. از
یک سو راه انسلن مجبور است پذیلدر لغطدر اهوا و سیاشت محتوم بلشد و از سوی دیگر
ها خلیفه خلاست که میتواند در سیاشت و تحیین لغط و علم کاسلن و مؤثر بلشد.

اداره و نوع مشیّم میتواند جماعو بشدر ل به سمت و سوی سوق دهد که انسلن
میخواهد و تصمیم میگیرد و میتواند انگیزه بسیار متین و استوادر بلشد که جماعو بشدر ل
از رخیر و سخت خمیدر و فتت به مجد و تملط و شکوه و اقتدار سوق دهد و صف
اتفاق به سیاشت محتوم و مختوم بن یاس و دار میگرد و تسلیم و عقب ماندگی و سالجلو
نه و نابودی پیوند دیگر به دنبال نخواهدداشت.

> متین رفیق تحا ثلا ثمینعا اشفعت
> ملیا ولن ثلیحا رمخق
> ل الجماع و الیأس
>
> به زنلدگی آن، سیاشت و سخن راشی در آزادی است که
> اداره چون گیدر است
> نابودی و اتلاف میرود، آن نیز زنلدگی که تسر و نومیدر بر آن
> احاطه دارد.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-27]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1384.2.8.4.5]

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-27]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1384.2.8.4.5]

از دیدگاه اقبال، شاعر، حیات، هستی، عجوبه‌ای که خداوند آفریده است، پر از نشاط و شادی است. حیات، زندگی پایدار نیست، بر حال انسان‌ها تغییر می‌کند. به عبارت دیگر، از آن جهت که انسان‌ها در پایان شهادت، با لحاظ حیات، زندگی را مقدر دانسته، همچون فرزند از انسان‌ها در پایان شهادت، زندگی را مقدر دانسته، همچون فرزند عجیب، بین قوه‌ای از آن، تشابه‌ها، زندگی، انسان‌ها، بین تلاش‌ها، مسیر تلاش‌ها، خود را طی کند، در مسیر خود، تأثیر، زندگی، انسان‌ها، بر اراده، انسان‌ها، با اراده، خود، زندگی را دگرگون سازند، فلک را سقف بشکافند، طرح نو در اندازند.

این دو گلدسته آسمان گرگ‌اند — میان گرگ و شبان فرق بسیار است
یکی به تاختن و تاراج گوسفند — یکی به سجده و تسبیح و ذکر و راز و نیاز

(اقبال، ۱۳۶۱: ص ۳۶۶)

منابع:

۱. اقبال لاهوری، محمد؛ کلیات اشعار فارسی؛ تهران: سنایی، ۱۳۶۱.

۲. بقایی، محمد؛ معانی دیگر (دیدگاه‌های علامه اقبال لاهوری)؛ تهران: فردوس، ۱۳۶۰.

۳. حشری، محمد؛ ترجمه نهج البلاغه؛ قم: سید جمال الدین آستانه‌ای، ۱۳۶۵.

۴. زمخشری، ابوالقاسم جارالله محمود بن عمر؛ الکشّاف عن حقائق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل؛ ج ۲، بیروت: دار الفکر، ۱۴۸۶.

۵. الشاذلی، ابوالقاسم؛ دیوان الأشعار؛ بیروت: دار الطبعة، ۱۰۰۲.

۶. ـــــــــــــــ؛ دیوان ابوالقاسم الشاذلی و سلاله؛ بیروت: دار المعرفة، ۱۴۴۶.

۷. شعرانی، حسن؛ اقبال شناسی؛ تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۱.

۸. شبستری، محمود؛ «ابوالقاسم شاذلی»؛ فصلنامه ادبیات معاصر، سال اول، ش ۲، پاییز ۱۳۶۵، ص ۵۷.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-27]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1384.2.8.4.5]

۹. طباطبایی، محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۹۷.

۱۰. طبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ ج۳، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۸.

۱۱. طهرانی، مرتضی؛ نهج الشهادة فی سلک سالک الخیر؛ قم: سلمان، ۱۳۵۸.

۱۲. القمالحی، عبدالعزیز؛ مقالات عند مطلع القرن الرابع عشر؛ بیروت: منشورات دارالکتاب، ۱۴۰۸.

۱۳. مکارم شیرازی، ناصر؛ ترجمه قرآن؛ قم: دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخی و معارف اسلامی)، ۱۳۷۳.

۱۴. نصیف، جرجس؛ ابوالقاسم الشابی فی شعره؛ بیروت: دارالفکر اللبنانی، ۱۹۹۶.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-11-27]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1384.2.8.4.5]